

## عقلانیت و مدرنیته در نوشته های محمد علی فروغی نوشته: رامین جهاننگلو\*

در سالهای اخیر، تاریخ اندیشه مورد توجه روز افزون قرار گرفته، شاید بیشتر به این سبب که تحلیل های صرفاً سیاسی و اقتصادی درباره فرایند مدرنیته چندان روشنگر نبوده است. با پدیدار شدن نسلی نو از صاحبان قلم و اهل اندیشه اجتماعی، به نظر میرسد که آرمان مدرنیته نیز در شرف دگرگونی های تازه ایست. وجه مشخصه آنانی که در نسل کنونی دل مشغول ایده مدرنیته و ابعاد و آثار آنند پرهیز از گرایش افراط گونه به همگون ساختن یکپارچه ایران با غرب، از یکسو، و یا اصرار در احیا و حفظ بی چون و چرای ارزش های سنتی، از سوی دیگر، است. اما اغلب آنان به مفاهیم و اندیشه های چون لیبرالیسم، عقلانیت، ملت گرایی و فردیت که در غرب پدیدار شده و نضج و قوام گرفته روی آورده اند.

سرآغاز تحول فکری روشنفکران ایرانی در سده بیستم با تلاش برای یافتن پاسخ به این پرسش آغاز شد که چگونه می توان عقلانیت و مدرنیته را به بهترین وجه با فرهنگ ایرانی تلفیق و ادغام کرد. محمد علی فروغی را باید از نخبگان این گروه از روشنفکران شمرد. زندگی سیاسی و آثار قلمی او، شاید بیشتر از زندگی و افکار همروزگاران و همقرنانش، معرف سازش و آمیزش دو فرهنگ غربی و ایرانی به نظر میرسد. فروغی یکی از پیشگامان لیبرالیسم ایرانی بود که نوشته های سیاسی و فلسفی اش را می توان حاصل کوشش های جدی روشنفکران ایرانی برای آشنائی منظم و گسترده با سنت های فلسفی و سیاسی مدرن دانست.

وی به نسل دوم روشنفکران ایرانی تعلق داشت که خود در پرتو انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ ش (۱۹۰۶ م) فرصت یافتند به گونه ای فعال تر در زندگی سیاسی جامعه سهیم شوند. هدف و امید فروغی آن بود که با تمرکز توان خود بر "اصلاحات از بالا" شرایط مناسب در کشور برای بهره جوئی از ارزشهای مدرن و لیبرال فراهم آید. او برای تحقق چنین هدفی کوشید تا نه تنها

اهداف و برنامه های سیاسی رضاشاه (۱۹۲۱-۱۹۴۲) را، از راه مداخله و مشارکت در نهادهای گوناگون اداری و تصدی مناصب مختلف حکومتی، متاثر از اندیشه های خود سازد، بلکه از راه ترجمه و تالیف متون کلاسیک فرهنگ غربی و سخنرانی و مقاله نویسی، اندیشه های فلسفی، اقتصادی، و سیاسی مدرن را به ایرانیان معرفی کند.

دوران پادشاهی رضاشاه دوران دگرگونی های عمیق اجتماعی و فرهنگی بود. اندیشه ها و آرمان های غرب که تا اواخر دوران قاجار به تدریج از راه سخنان و نوشته های سرآمدان فرهنگی و سیاسی به جامعه ایران راه یافته بود سرانجام به دست دولتمردانی چون فروغی به ساحت آزمون و عمل رسید. ر واق این دگرگونی ها در چنان ابعاد و گستره ای بود که کم از دگرگونی های انقلابی نداشت. بن مایه آرمانی این دگرگونی ها اعتقاد کامل به ضرورت تحقق مدرنیته از راه تضعیف قدرت سنتی و گسترده مذهب و روی آوردن به عقلانیت عملی بود. فروغی، اما، در عین باور به ضرورت ورود جامعه ایران به عرصه مدرنیته، اعتقادی ژرف به ارزش های فرهنگی و معنوی میراث ایران داشت. بر همین اساس، هدفش ایجاد حکومتی نیرومند و متمرکز بود که بتواند در برابر دست اندازی غرب مقاومت کند و در همان حال جامعه ایران را بدون توسل به خشونت، به نوسازی و مدرنیته رهنمون شود.

فروغی، همانند اغلب روشنفکران نوگرای همروزگار خود، رضاشاه را رهبری فرهمند می دانست و توانائی پایان دادن به اوضاع نابسامان و پر مخاطره کشور پس از جنگ جهانی نخست را در او یافته بود. از همین رو، و به امید بیرون کشیدن ایران از ورطه هرج و مرج و تجزیه، از برنامه جامع اصلاحات پیشنهادی رضاشاه در خلال دو دوره نخست وزیری اش حمایت میکرد. اما نقش و نفوذ سیاسی فروغی بسیار پیشتر از به قدرت رسیدن رضاشاه آغاز شده بود و در واقع به دوره تاسیس نخستین لژ رسمی فراماسونی ایران در سال ۱۹۰۸ به نام لژ بیداری ایرانیان (Le Reveil de L'Iran) باز میگشت. فروغی در این لژ سمت استاد اعظم داشت. فراماسونری از نظر وی و نیز میرزا ملکم خان، که پیش از او در این کسوت بود، نهادی به شمار می آمد که در راه نشر اندیشه ها و آرمان های مدرنیته در ایران از طریق نشر و پخش ارزش ها و آرمان های مدرن غربی پیرامون آزادی، علم و عقلانیت و سکولاریزم به تلاشی جدی و بسزا دست زده بود.

فروغی وظیفه‌روشنگری و آموزش هم‌میهنان خود را در کسوت استاد دانشگاه و نیز ریاست دانشکده علوم سیاسی در سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۸ پی‌گرفت. نوشته‌ها و ترجمه‌های او در این سال‌ها عمدتاً در باره قوانین بنیادی و اساسی در کشورهای اروپای غربی بود. فروغی، با اعتقاد به اصول روشنگری در فرانسه و بویژه با شناختی که از آراء مونتسکیو داشت، بر اصل انفصال قوای حکومتی تأکید می‌ورزید. در کتابی که با عنوان حقوق اساسی (یعنی) آداب مشروطیت ملل در سال ۱۹۰۷ در تهران منتشر کرد چنین نوشت:

وظیفه دولت این است که حافظ حقوق افراد ناس، یعنی نگهبان عدل باشد. دولت از عهده انجام وظیفه خود بر نمی‌آید مگر اینکه به موجب قانون عمل کند. وجود قانون متحقق نمی‌شود مگر به دو امر: اول وضع قانون و دویم اجرای آن. پس دولت دارای دو نوع اختیار می‌باشد: یکی اختیار وضع قانون و دیگر اختیار اجرای قانون. هرگاه اختیار وضع قانون و اختیار اجرای آن در دست شخص واحد و یا هیات واحد باشد، کار دولت به استبداد می‌کشد... بر این پایه دولت تنها زمانی قانونی است که این دو قوه آن از هم جدا و در دست دو گروه مستقل و جدا باشد.

فروغی در فصل دوم همین کتاب پیرامون دو مفهوم آزادی و مساوات به بحث پرداخته است. در باره آزادی چنین می‌گوید: "آزادی عبارت است از اینکه شخص اختیار داشته باشد که هر کاری را که میل دارد بکند به شرط آنکه ضرری به دیگران وارد نیورد." در این زمینه او اشکال گونه‌گون آزادی، از جمله آزادی مطبوعات، آزادی مالکیت خصوصی، آزادی اجتماعات و آزادی آموزش و یادگیری و غیره را توضیح داده است. در زمینه برابری مردمان نیز می‌گوید که: "مساوات عبارت از یکسان بودن حقوق عموم ناس است.. و باید شامل مساوات در پناه قانون، مساوات در برابر عدالت و مساوات در شغل و مساوات در اخذ مالیات." باشد.

اندیشه‌های فروغی در زمینه قانون اساسی، آزادی و برابری انسان‌ها اثری قابل ملاحظه در آشنا کردن ایرانیان با اصول اندیشه‌های مدرن داشته است. در کسوت رئیس دیوان عالی تمیز در سال ۱۹۲۱ بود که فروغی شالوده نظام دادگستری نوین ایران را بر

گرفته‌ نهدادهای قضائی اروپائی ریخت، روند برکنار کردن روحانیان از محاکم را تسریع کرد، و راه را بر تدوین قوانین مدنی و جزائی و آئین‌های دادرسی مدنی و کیفری گشود.

فروغی با آگاهی بر این واقعیت نیز که نظام آموزشی و فرهنگی ایران تحت تاثیر و نظارت انحصاری روحانیون است، در بهار سال ۱۳۱۴ بنیاد فرهنگستان ایران را پی ریخت. نخستین رئیس آن شد و در دوران نخست وزیری نیز به عنوان عضوی فعال در نشست‌های آن شرکت میکرد. در سخنرانی مشهوری که در فرهنگستان ایراد کرد ( و بعدها با عنوان پیام من به فرهنگستان به چاپ رسید)، بر این نکته انگشت گذاشت که آن نهاد باید نقشی خردمندانه در هدایت جریان اصلاحات کشور ایفا کند نه تنها از راه آشنا کردن ایرانیان با آثار ارزنده نویسندگان و سرایندگان بزرگ ایران بلکه با تسهیل کار فراگیری بهتر زبانهای خارجی و نیز ترجمه آثار کلاسیک تمدن غربی.

افزون بر این، فروغی فرهنگستان ایران را نهاد مهمی برای زنده نگاه داشتن نثر کلاسیک فارسی و آموزش تاریخ ادبیات ایران به جوانان ایرانی می دانست. او در این باره در مقاله ای با عنوان " فرهنگستان چیست؟ " (۱۳۱۵) می نویسد:

مقصود این است که جوانان ما قدر ادبیات گذشته ملت خود را بدانند و ضمناً چنان که اشاره کردم متوجه باشند که قومی که پدرانش میراث نفیسی برای او گذاشته اند موظف است که فرزند خلف باشد و آبروی پدران خود را حفظ کند. ولیکن در چهارصد پانصد سال گذشته چنانکه عرض کردم متأسفانه ادبیات ایران مهجور و دستخوش تصرفات مردمان نا اهل کج سلیقه بوده و در آن مدت به استثنای معدود قلیلی هر کس به نظم و نثر فارسی اشتغال داشته جز مدح و ذم اشخاص، یا شهوانیت بزرگان یا اظهار فضیلت آنهم غالباً با ذوق و سلیقه معوج کار نکرده است و این کیفیت همان اوضاع اسفناکی است که این ملت گرفتار آن بود و در همه چیز او را به پستی و انحطاط کشانید.

از زمینه های اجتماعی و فرهنگی که بگذریم، فروغی علاقه خاصی به فلسفه غرب و بویژه آراء و اندیشه های افلاطون و دکارت

داشت. در سال ۱۲۹۷ ش وی نخستین اثر فلسفی خود را به عنوان حکمت سقراط به قلم ارسطو به چاپ رساند. چندی بعد، "گفتار در روش دکارت" را ترجمه کرد. و در سال ۱۳۰۱ ش آن را همراه با مقدمه ای مبسوط با عنوان: سیر حکمت در اروپا انتشار داد. او در مقدمه این کتاب به تفصیل پیرامون تحولات تاریخی فلسفه در غرب سخن رانده است. این اثر را، که در واقع نخستین اثر فلسفی غربی به زبان پارسی بود، میتوان معرف بنیاد فلسفی ارزش های مدرن و عقلانی مورد نظر فروغی برای سیاست در ایران دانست. وی در این کتاب اصول فلسفه غرب را به همان صورت اصلی خود و بی هیچ انتقاد یا تفسیری آورده است. آن چنان که خود در مقدمه میگوید:

در این کتاب در مقام رد و قبول و انتقاد تحقیقات فیلسوفان، ویا مقایسه آنها با عقاید دانشمندان خودمان نبوده ایم که آن خود داستانی دراز و از گنجایش این کتاب بیرون است و اگر چنین میکردیم اطناب ممل و به فهم مطالب مخل می شدو در نظر ما کار لازم تر و مفید تر این بود که ابناء و نوع ما از عقاید فلسفی اروپائیان آگاه شوند.

فروغی این تالیف در باره فلسفه غرب را با اثر دیگری تحت عنوان "اندیشه های دور و دراز" در سال ۱۳۰۶ ش، هنگامی که سفارت ایران در ترکیه کمال پاشا را بر عهده داشت، تکمیل کرد. این اثر حاصل گفتگوهای غیر رسمی در یک محفل دوستانه بود. فروغی در این جمع دوستان نظریه خود را پیرامون پیشرفت های آینده بشر در علوم و فن آوری تشریح کرده است. نظریه او، به اعتراف خودش، از نظریه تکامل انواع متأثر بود و در عین حال تاکید می کرد که به وجود خدا اعتقاد دارد: "بی تمهید مقدمه بگویم که من به فلسفه تکامل یا نشو و ارتقاء یا نظریه تحول انواع موجودات معتقدم و گمان دارم هر کس درست مطالعه کرده و منصف باشد اصول و کلیات آنرا لااقل تصدیق خواهد کرد." نتیجه غائی این تکامل، به اعتقاد فروغی این می بود که:

"فاصله ها و موانعی که امروزه میان مردم و هدف های آنان وجود دارند از میان برداشته می شود....روح آنان به وحدت و یگانگی می

رسد و از آزمندی های کودکانه کنونی خود دست خواهند کشید. شناخت انسان در باره جهان آفرینش کامل تر میشود و بهره مندی اش از آن بیشتر خواهد شد. کوتاه آنکه او یک گام به خداوند نزدیک تر خواهد شد.....علم و صنعت به سرعت غریبی ترقی میکند و هرچه پیش می رود بر سرعت ترقی آن می افزاید. از این گذشته ممکن است اکتشافات و اختراعاتی ظهور کند که امروز به ذهن هیچکس نمی آید چنانکه چهل سال قبل احدی نمی توانست حدس بزند که روزی وسیله دیدن و عکس برداشتن از ورای حجابات به دست انسان خواهد آمد و صد سال پیش به مخیله کسی نمی گذشت که انسان قادر خواهد شد در ظرف چند ثانیه نیت خویش را به هر مسافتی که می خواهد برساند، یا مردم خواهند توانست با یکدیگر از چند صد فرسخ گفتگو کنند. اما من از پیش آمدهای غیر مترقب که ممکن است در ظرف چند روز اساس زندگانی بلکه فکر انسان را بکلی دیگرگون نماید می گذرم و فرض می کنم هیچ کشف و اختراع تازه که پیش بینی نشود ظهور ننماید. این قدر مسلم است که وسایل امروزی ما دائما مکمل و ساده و سهل میشود. پس فکر کنید که چون اسباب تلفن بی سیم و عکس تلگرافی چنانکه اشاره کردم مکمل و ارزان و آسان شود همه کس همواره آنرا همراه خواهد داشت و مردم هر آن از هر مسافتی می توانند یکدیگر را ببینند و گفتگو کنند و محتاج نخواهند بود بهم نزدیک شوند....."

آشکارا هدف اصلی فروغی از نوشتن چنین رساله هائی آشنا کردن جوانان ایرانی با عقلانیت مدرن و واداشتن آنها به اندیشه در سرنوشت انسان و جهان مادی پیرامون آنها بوده است. در واقع، بنظر میرسد که روشنفکرانی چون فروغی امیدوار بوده اند از راه آموزش جوانان ایران و آشنا ساختن آنان با چشم اندازهای فلسفی مدرنیته که بر پایه گستره ای وسیع از شناخت علوم، سیاست، اقتصاد و فرهنگ استوار است، بتوانند مقدمات اصلاحات لازم در ایران را پدید آورند. فروغی به نیکی می دانست که مدرنیته با تاکید بر عقل و خودباوری فلسفی انسان آغاز شده است. ترجمه های او از آثار دکارت و بویژه تاکید او بر گفته مشهور فلسفی دکارت، "می اندیشم پس هستم"، به نظر او کوتاه ترین و درست ترین راه برای معرفی مفاهیم عقل و عقلانیت به اهل دانش و اندیشه در جامعه ایران بود تا به یاری آن بتوانند هر آنچه را در دسترس عقل نیست باطل و بی ربط شمرند. ایمان و اعتقاد فروغی به ارزش

های مدرن و عقلانیت علمی مطلق بود. در عین حال او یکی از معدود روشنفکران ایرانی زمان خود بود که پیوسته و آشکارا می کوشید که بین ملت گرائی ایرانی و انسان گرائی مدرن تعادلی مطلوب به وجود آورد. در نظر او عشق به وطن نه تنها تبیینی با انسان دوستی در معنای وسیع کلمه ندارد بلکه یکسره با آن سازگار است. نیز به اعتقاد او هرگز نباید وطن دوستی را بهانه ای برای دشمنی با دیگر مردمان قرار داد و یا بر تفاوت بین اقوام و ملل برای مقاصد سیاسی تاکید کرد و بر آنها دامن زد. در باور او وجه مشترک همه جوامع بشری در این است که هر یک در حد توانائی خود به نوعی رهرو مسیر ترقی و تعالی است.

از آراء گوناگون فروغی در باب مقوله ملی گرائی و وطن دوستی چنین بر میآید که او بین هویت ملی ایرانیان و ارزش های دینی دیرینه آنان پیوندی قابل ملاحظه می بیند. از سوی دیگر، این نیز مسلم به نظر می رسد که فروغی در ذهنیت خویش انسانی آزادمنش، آزادی خواه و نوگرا است و به زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه از منظری عقلانی می نگرد. مجتبی مینوی، از هم دورگان و دوستان فروغی، او را انسانی "جامع الاطراف، دانش دوست و فرهیخته می شمرد که نه تنها در سیاست بلکه در علوم، ادبیات و فرهنگ و فلسفه دستی توانا و تبحری کم نظیر داشت. این تبحر، به ویژه در مسائل سیاسی، از بن مایه ای آزاد منشانه و عمل گرا سرچشمه می گرفت. گرچه در دوران تصدی اش بر مقامات عمده سیاسی در دوران پهلوی، فروغی فرصت چندانی برای جامه عمل پوشیدن به آرمان های انسانی و خردمندانه خود نیافت، اما با شفافیتی که در گفتمان سیاسی خود در دوران نخست وزیری داشت نقشی مهم در ارتقای عقلانیت سیاسی در ایران ایفا کرد.

نحوه ایفای مسئولیت های گونه گونی که فروغی در طول زندگی سیاسی و فرهنگی خویش بر دوش گرفت نقطه عطفی در کشمکش دیرینه میان اندیشه های تمام خواه مذهبی از یک سو، و موازین تفکر لیبرال مدرن و عقلانیت عمل گرا در ایران از سوی دیگر به شمار

می آید. فروغی را باید، همانند بسیاری از همعصران او، حاصل همین کشمکش شمرد؛ کشمکشی که، با توجه به نقش تاریخی که جامعه ایرانی در معادله بین قدرت سلطنت و روحانیت می پنداشته، اجتناب ناپذیر بوده است. تلاش فروغی و همانندان او راه را بر پدیداری و گسترش ذهنیت سکولار و لیبرال در جامعه گشود و نخستین مرحله از آگاهی شهروندان ایران به ضرورت دستیابی به دستاوردهای فلسفی و سیاسی دنیای پیشرفته را بنیان نهاد.

از مجله: ایران نامه

---

\* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. آخرین کتاب دکتر جهانگلو با عنوان "موج چهارم" از سوی انتشارات نشر منتشر خواهد شد.